

بررسی تطبیقی نظریات علامه طباطبایی و طبری پیرامون روایات مشترک در تفاسیرشان

مهنوش کریمی جمه^۱

چکیده

حدیث پژوهان درباره نقد متن روایات بسیار احتیاط کرده‌اند و این احتیاط آن‌چنان شدید بوده که باعث شده است پژوهش‌های معدودی در این باره شکل بگیرد. در این میان صاحبان تفاسیر «المیزان» و «جامع البیان» ضمن گردآوری روایات مرتبط با آیات قرآنی، به داوری و نقد روایات و اخبار پرداخته‌اند. هرکدام از این مفسرین هنگام تفسیر آیات، روایات متعددی را بیان می‌کنند که از جهت قوت و وثاقت با هم فرق دارند، سپس به نقد و بررسی آنها می‌پردازند به گونه‌ای که می‌توان با گردآوری و دسته‌بندی این گونه مباحث، دفتری عالی فراهم آورد. در این مقاله سعی شده است با گردآوری روایات مشترک این کتاب‌ها، دیدگاه‌ها و نظریات مفسران آنها درباره این‌گونه روایات روشن گردد.

کلید واژه‌ها: طباطبایی، طبری، تفسیر، روایت

مقدمه

دانش تفسیر در نخستین دهه‌های سال چهارم هجری با نام محمد بن جریر طبری و در دهه‌های پایانی قرن چهاردهم هجری با نام سید محمد حسین طباطبایی مشهور شده است. طبری تفسیر بزرگ خود، معروف به «جامع البیان» را بر مشرب عامه نوشت و علامه طباطبایی کتاب خود، «المیزان» را بر مذاق خاصه یا خواص. و اینک معرفی اجمالی این تفاسیر:

آشنایی اجمالی با تفسیر المیزان از علامه محمد حسین طباطبایی

تفسیر المیزان، یکی از جامع‌ترین آثار علامه طباطبایی است. وی قریب به بیست سال از عمر خویش را صرف تدوین این اثر گران‌سنگ کرد و دایره‌المعارفی را در قالب مباحث تفسیری ارائه نمود. این کتاب که «نقطه آغازین تألیف آن به برکت غور و ژرف‌نگری در روایات بحارالانوار بود» (جمعی از

۱- محقق و نویسنده..

پژوهشگران حوزه علمیه قم، بی تا، ج ۲، ص ۸۶۸) «پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی و مجمع البیان طبرسی بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی است و از نظر قوت مطالب علمی و مطلوبیت روش تفسیری منحصر به فرد است» (ایازی، ۱۴۱۳ق، ص ۲۷۷).

علامه طباطبایی در شیوه تفسیرنگاری احیاگر روش تفسیری پیامبر و اهل بیت اوست. اساس گفتار پیامبر اکرم در تفسیر و تبیین آیات به شیوه قرآن به قرآن بوده است. علامه در این باره می‌نویسد:

«پیامبر اکرم و اهل بیت گرامی‌اش، گرچه بر طبق نصوص قرآن، شارح، مفسر و مبین معانی و مقاصد قرآن هستند، ولی اساس بیانات و روش تعلیم و تفسیرشان همان طریق و روش تفسیر قرآن به قرآن بوده که قرآن، خود آن را به ما آموخته است. و از طریق روایات نیز بر ما معلوم گشته است که در هیچ مورد از بیانات ایشان در زمینه تفسیر آیات، از غیر آن استعانت و استفاده‌ای به عمل نیامده است. (طباطبایی، ۱۳۶۷ش، ج ۱، ص ۱۰؛ عمید زنجانی، ۱۳۷۹ش، ص ۳۷۲؛ مهدوی راد، ۱۳۶۶، شماره ۲۱).

بنابراین علامه اساس کار خود را در تفسیر آیات، بر قاعده قرآن به قرآن بنا نهاده است. تفسیر قرآن به قرآن یعنی تفسیر آیات به کمک آیات مشابه که موضوع و محتوایی یکسان دارند.

آشنایی اجمالی با جامع البیان اثر محمد بن جریر طبری

تا اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هـ ق، همان دوره‌ای که مفسران طبقه چهارم در آن می‌زیسته‌اند، کتاب‌های متعددی در تفسیر تألیف گردید که صرفاً جنبه روایی داشت. از میان این تفاسیر برخی به جهاتی قدر و منزلتی خاص یافته است، که در رأس همه آنها «جامع البیان من تأویل‌ای القرآن» قرار دارد.

«این تفسیر از جهاتی هم‌چون قدمت تاریخی، جامعیت علمی، مصونیت از [تحریف] زمانی، شمول قرآنی، سبک و اسلوب، در میان تفاسیر دیگر دارای اهمیت است» (میرزا محمد، ۱۳۶۹ش، ص ۲۶۶).

ابن ندیم (م ۳۵۸ هـ ق) می‌گوید:

«طبری را کتابی است در تفسیر که بهتر از آن تاکنون شناخته نشده است» (ابن ندیم، بی تا، ص ۳۲۷).

ابوحامد اسفراینی (م. ۴۰۶ هـ ق) نیز در این باره می‌گوید:

۱- شمول قرآنی به این معنا است که این تفسیر مانند برخی از تفاسیر منحصر به بخشی از قرآن نیست بلکه تمام آیات و سوره‌ها و از ابتدا تا انتهای کلام الله مجید را شامل می‌شود.

« اگر انسانی برای دست یافتن به تفسیر ابن جریر تا چین سفر کند کار چندان بزرگی نکرده است» (سبکی، ۱۹۷۳، م، ج ۳، ص ۱۲۳؛ نووی، بی تا، ج ۱، ص ۷۹).

« طبری نوشتن این کتاب را در سال ۲۸۳ هـ ق شروع کرد و در سال ۲۹۰ هـ ق به پایان برد » (ذهبی، ۱۴۰۳، ج ۱۴، ص ۲۷۳) و به طور عمده، این کتاب بر مبنای احادیث تفسیری با ذکر سلسله سند هر حدیث تدوین شده است.

به طور کلی می‌توان گفت این کتاب نفیس، مجموعه‌ای از روش تفسیر به مآثور و تفسیر به رأی با اقامه و دلیل و برهان است و فقط تفسیر به رأی و یا تفسیر به مآثور نیست. مؤید این کلام، سخن ذهبی است که می‌گوید:

« او تنها به روایت اکتفا نمی‌کند بلکه به توجیه و ترجیح اقوال می‌پردازد، همان‌طور که در اعراب و آیات الاحکام به توجیه اقوال می‌پردازد و استنباط شخصی خود را به عنوان قول مرجح بیان می‌کند» (ذهبی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۱۰).

در این راستا مسائل زیر را باید بررسی نمود:

الف) علامه طباطبایی و طبری در حین نقد و بررسی روایات به چه نکاتی اشاره کرده‌اند؟

ب) آیا این دو مفسر پیرامون روایات نظریات مشترکی داشته‌اند؟

بعد از بررسی‌های به عمل آمده از روایات مشترک تفاسیر «المیزان» و «جامع البیان» به این نتیجه می‌رسیم که صاحبان این دو کتاب به دو طریق مستقیم و غیرمستقیم به اظهارنظر درباره آنها پرداخته‌اند؛ به این معنا که یا بعد از نقل روایات مشترک، به صراحت نظر خود را درباره آنها اعلام نموده‌اند، یا به‌طور غیرمستقیم و با واسطه قرائنی هم‌چون سکوت و ترجیح دادن روایاتی دیگر بر روایت مشترک به اظهارنظر پیرامون این‌گونه روایات پرداخته‌اند. نظریات و نقادی‌های این دو مفسر را می‌توان در دو گروه ذیل قرار داد. البته هریک از گروه‌ها به نوبه خود به شاخه‌های فرعی تقسیم می‌شود که در ادامه مباحث به بیان آنها می‌پردازیم:

الف) نقد روایات مشترک با واسطه قرائن و شواهد؛

ب) نقد روایات مشترک بدون واسطه قرائن و شواهد.

قبل از پرداختن به موضوع اصلی، لازم است یادآوری شود که چون طبری گاهی اوقات با قبول روایات دیگر، به صورت غیرمستقیم به اظهارنظر درباره روایات مشترک پرداخته است، ما در این‌جا به دلیل پرهیز از خلط این روایات با هم، روایات مشترک را روایات معیار نام نهاده‌ایم.

نقد روایات معیار با واسطه شواهد و قرائن

بخش زیادی از روایات معیار به مواردی مربوط می‌شود که علامه طباطبایی و طبری با شواهد و

قرائن به نقد آنها پرداخته‌اند. در زیرمجموعه این بخش می‌توان دسته‌بندی‌های زیر را نام برد:

الف) علامه طباطبایی به طور مستقیم روایات معیار را رد نموده، اما طبری با واسطه روایات دیگر، به طور غیرمستقیم آن را رد کرده است:

علامه طباطبایی گاهی در ضمن تحلیل و نقد روایات معیار، با استفاده از دلایل گوناگون به طور صریح و مستقیم به رد این گونه روایات می‌پردازد، اما طبری با نقل روایات دیگر در کنار روایت معیار و ترجیح یکی از آن روایات، روایت معیار را به طور مستقیم رد می‌نماید. برای نمونه:

۱- علامه طباطبایی در مورد آیه: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَبَيِّنُوا لِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان بپردازید، هرگاه شما هدایت یافتید، آن کس که گمراه شده است به شما زبانی نمی‌رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست. سپس شما را از آنچه انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد» (مانده/۱۰۵) روایت زیر را نقل می‌کند:

«ترمزی، ابن ماجه، ابن جریر، بغوی، در معجم خود، ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی، ابوالشیخ، ابن مردویه، حاکم - وی نیز این حدیث را صحیح دانسته - و بیهقی در کتاب شعب همگی از ابن امیه شعبانی نقل کرده‌اند که گفت: من نزد ابا سعلبه خشنی آمدم و به او گفتم نظرت در مورد این آیه چیست؟ گفت: کدام آیه؟ گفتم: آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ». گفت: به خدا سوگند من این آیه را از شخص خیری پرسیدم، او گفت: من از رسول الله معنای آن را پرسیدم، فرمود: معنای آیه ترک امر به معروف و نهی از منکر نیست، بلکه امر به معروف و نهی از منکر را باید تحمل کنید تا آن که کار مردم به اطاعت از بخل و تبعیت از هوا و ترجیح دنیا بر آخرت، و اعجاب صاحب رأی به رأی خود منجر شود که در این صورت باید به حفظ خود کوشیده و از کار عوام کناره‌گیری کنید، چون شما در پیش روی خود ایامی دارید که باید در آن ایام صبر را پیشه خود کنید، وضع صابری در آن ایام به دشواری کار کسی است که آتش سرخ در دست گرفته باشد، و اجر کسانی که در آن ایام عامل به وظیفه‌اند مانند اجر پنجاه نفر از کسانی است که عملشان مثل عمل شما باشد.» (طباطبایی، پیشین، ج ۶، ص ۲۸۱).

سپس علامه طباطبایی می‌نویسد:

آیه دلالت بر این معنا ندارد و ظاهر آن با این معنا سازگار نیست. (پیشین) و به طور مستقیم این روایت را رد می‌کند.

طبری هم این روایت را در تفسیر خویش نقل کرده و مانند علامه طباطبایی به رد این روایت پرداخته است، اما نه به طور مستقیم، بلکه با نقل کردن روایت زیر و قبول آن:

«ابن وکیع، از جریر، از ابن فضیل، از قیس نقل کرده که ابوبکر گفت: شما که آیه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ» را می‌خوانید بدانید اگر یک قوم، ظالمی را دیدند و

دستش را نگرفتند خداوند عقاب وی را به آنها تعمیم می‌دهد.» (طبری، ۱۴۰۸ق، ج ۵، ص ۹۹۵). آن‌گاه او همین روایت را که از ابوبکر نقل کرده، ترجیح می‌دهد و می‌نویسد: «مضمون آیه بنابر روایت، این است که به اطاعت خداوند و اوامر او دستور دهید و از آن‌چه نهی کرده نهی کنید و ضلالت کسی که گمراه است هنگامی که او را امر به معروف و نهی از منکر کردید به ضرر شما نیست.» (پیشین).

وی با قبول روایت دیگر به طور غیرمستقیم به رد روایت معیار پرداخته است و می‌توان گفت: هر دو مفسر بر عدم پذیرش روایت هم‌رأی بوده‌اند.

۲- در المیزان درباره آیه « كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * ... * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ چگونه خداوند، قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می‌کند؟ با آن‌که شهادت دادند که این رسول، برحق است و برایشان دلائل روشن آمد، و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند ... مگر آنهایی که بعد از عصیان و بدکاری توبه کنند و بدی‌های خود را تدارک و اصلاح کنند که خدا بر آنها آمرزنده و مهربان است» (آل‌عمران ۸۶-۸۹) آمده:

«در کتاب الدر المنثور از عکرمه نقل شده است که این آیه درباره ابی‌عامر راهب، حارث بن سوید، روح بن صامت و چند نفر دیگر که در مجموع دوازده نفر بودند و از اسلام برگشتند و به مشرکین قریش ملحق شدند، نازل شد. این دوازده نفر به خانواده‌های خود نوشتند که آیا توبه ما پذیرفته می‌شود یا نه؟ ایشان هم از رسول خدا پرسیدند و آیه شریفه «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ...» نازل شد.» (طباطبایی، پیشین، ج ۳، ص ۵۶۲).

علامه طباطبایی بعد از نقل این روایت و روایت‌های دیگر که بیان‌کننده سبب نزول این آیات می‌باشد، می‌نویسد:

«از دقت در این اقوال و روایات، این معنا به دست می‌آید که همه آنها نظریه‌های اجتهادی از سوی مفسران سلف هستند به طوری که بعضی از آنها خودشان به این مطلب اقرار کرده‌اند و به طور مستقیم اقدام به عدم پذیرش روایت نموده‌اند» (پیشین، ص ۵۶۳).

طبری در کنار این روایت، روایت زیر را نقل نموده و با قبول این روایت، روایت معیار را به طور غیر مستقیم رد نموده است:

«بشر بن یزید، از سعید، از قتاده برایمان نقل کرده که حسن پیرامون آیه « كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ...» گفته است: ایشان اهل کتاب، یعنی یهود و نصاری، هستند که وصف حضرت محمد را در کتاب‌هایشان دیدند و بدان اقرار نمودند و شهادت دادند که او برحق است، ولی هنگامی

که برانگیخته شد نسبت به عرب حسادت ورزیدند و بعد از اقرار کردن به این موضوع نسبت به آن کفر ورزیدند « (طبری، پیشین، ج ۳، ص ۳۴۱).

پس می‌توان نتیجه گرفت که علامه طباطبایی و طبری هر دو در عدم پذیرش روایت معیار، هم رأی هستند.

(ب) علامه به طور مستقیم روایت معیار را رد نموده، اما طبری با سکوت خود به طور غیر مستقیم آن را پذیرفته است.

علامه طباطبایی با تمسک به دلایل گوناگون، روایت معیار را نقد و بررسی نموده و سرانجام مستقیم بودن آنها را اعلام کرده است، اما طبری بعد از نقل روایت معیار سکوت اختیار نموده است که اگر ما سکوت او را قرینه‌ای بر پذیرش روایت از جانب وی بدانیم، می‌توانیم اقرار کنیم که این دو مفسر درباره آن روایت، عقیده‌های یکسانی ندارند. برای مثال:

۱- طبری ذیل آیه «كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَبَتُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي...»؛ بدین گونه تو را در میان امتی که پیش از آن امت‌هایی روزگار به سر بردند، فرستادیم تا آن چه را به تو وحی کردیم بر آنان بخوانی، در حالی که آنان به [خدای] رحمان کفر می‌ورزیدند. بگو: اوست پروردگار من...» (رعد/۳۰) روایتی را به این مضمون نقل می‌کند:

«قاسم، از حسین، از حجاج، از ابن جریج، از مجاهد، ذیل آیه «كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ...» نقل کرده که این آیه مربوط به همان وقتی است که رسول خدا با قریش در حدیبیه معاهده بست و در اول آن چنین نوشت: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، آنها اعتراض کردند و گفتند: ما رحمان را نمی‌نویسیم و او را نمی‌شناسیم. ما در نوشته‌هایمان تنها می‌نویسیم: بسمک اللهم، تو هم باید چنین بنویسی. این‌جا بود که بقیه آیه «و هم یکفرون بالرحمن قل هو ربی لا اله الا هو» نازل شد « (طبری، پیشین، ج ۸، ص ۱۵۰).

طبری پس از نقل این روایت اظهارنظری نکرده است و به عبارت دیگر، در مورد آن، سکوت اختیار کرده است، که می‌توان آن را قرینه و شاهدی بر قبول روایت از جانب وی دانست. اما علامه طباطبایی این روایت را به طریق دیگری که به قتاده منتهی می‌شود، نقل کرده و گفته است:

«خواننده محترم می‌داند آیات به طوری که از سیاقش بر می‌آید مکی است و صلح حدیبیه از حوادث بعد از هجرت است. علاوه بر این، سیاق خود آیه مورد بحث، با این روایت سازگار نیست، زیرا معنا ندارد یک جزء آیه درباره صلح حدیبیه و سایر اجزایش درباره حوادث دیگر نازل شده باشد» (طباطبایی، پیشین، ج ۱۱، ص ۵۶۵).

بنابراین علامه طباطبایی با تکیه بر سیاق آیه این روایت را رد نموده است و این نشان‌دهنده دقت و اهتمام همه جانبه اوست.

۲- یهودیان و نصاری بسیاری از حقایق دین را از مردم پنهان می‌کردند، مانند: آیاتی که حکم رجم و سنگسار کردن در آنها آمده است. خداوند به آنان می‌فرماید: « يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ...! ای اهل کتاب! پیامبر به سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی از کتاب [آسمانی خود] را که پوشیده می‌داشتید برای شما بیان کند» (مائده/۱۵).

طبری و علامه طباطبایی در سبب نزول این آیه اخبار مختلفی را نقل می‌کنند؛ برای نمونه، طبری می‌نویسد:

« مثنی از اسحاق، از عبدالوهاب ثقفی، از خالد، از عکرمه پیرامون این آیه نقل کرده است که یهودیان از رسول خدا در مورد حکم سنگسار پرسیدند، حضرت فرمود: اعلم علمای شما کیست ؟ آنها اشاره کردند به ابن صوری. رسول خدا پرسید: تو داناترین اینها هستی ؟ ابن صوری گفت: اینان گمان می‌کنند. حضرت او را سوگند داد به کسی که تورات را بر موسی نازل کرده و طور را برافراشت و میثاق‌هایی از آنان گرفت و گفت: آیا حکم رجم را در کتاب آسمانی خود دیده است یا نه ؟ ابن صوری گفت: بله، اما وقتی دیدیم زنا در میان ما شایع و بسیار شدید شد صد تازیانه می‌زدیم و سر می‌تراشیدیم و بعد با سر تراشیدن مخالفت کردیم و با حیوانات - به گمانم شتر - این کار را انجام دادیم. آن‌گاه خدای عزوجل آیه « يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ... » و آیه « وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَى بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ...! » و وقتی با هم‌دیگر خلوت می‌کنند، می‌گویند: چرا از آن‌چه خداوند بر شما گشوده است، برای آنان حکایت می‌کنید» (بقره/۷۶) را نازل فرمود» (طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۶۱).

طبری مانند روایت قبل، در مورد این روایت هیچ اظهارنظری نکرده است و ما این را قرینه‌ای بر قبول روایت از جانب وی می‌دانیم، ولی علامه طباطبایی بعد از نقل این روایت و روایات دیگری که مربوط به این آیه است می‌نویسد:

«از مضامین این روایت به‌خوبی بر می‌آید که مانند سایر روایات وارده در شأن نزول آیه همه از باب تطبیق‌هایی است که اشخاص کرده‌اند؛ یعنی قضایایی را با آیه‌ای از آیات تطبیق نموده‌اند، آن‌گاه آن قضایا را شأن نزول و سبب نزول معرفی کرده‌اند، در صورتی که روایات شأن نزول، اسباب نزول نیستند. بلکه اسباب نظریه‌هایند و آیات مورد بحث از جهت نزول مطلق است» (طباطبایی، پیشین، ج ۵، ص ۴۳۷).

۳- رسم برخی از اعراب جاهلیت چنین بود که چون برای زیارت حج از خانه بیرون می‌شدند اگر در خانه کاری داشتند، مثلاً چیزی جا گذاشته بودند، دیگر از در خانه وارد نمی‌شدند بلکه از پشت خانه، دیوار را سوراخ می‌کردند و از سوراخ داخل می‌شدند. اسلام آنها را از این عمل نهی کرد و دستور داد از در خانه‌ها در آیند و آیه « لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا...! » و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها در آید، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند و

به خانه‌ها از در [ورودی] آنها در آید» (بقره/۱۸۹) با این موضوع منطبق می‌شود. علامه طباطبایی و طبری ذیل این آیه روایت‌هایی را نقل کرده‌اند، از جمله:

«حمس یعنی خشمناک و خطرناک که قریش را بدان لقب داده‌اند و این بدان جهت بود که مردم مدینه و سایر بلاد عرب وقتی احرام می‌بستند دیگر از هیچ دری وارد نمی‌شدند ولی قریش وارد می‌شد. در این میان روزی رسول خدا در بستانی بود و می‌خواست از در بستان بیرون رود. قطبه بن عامر انصاری هم با او بود. انصار عرضه داشتند یا رسول الله! این (قطبه) مردی فاجر است و با شما از در بیرون آمد. رسول خدا به قطبه فرمود: چرا چنین کردی؟ قطبه عرضه داشت: دیدم شما از در بیرون شدید من هم چنین کردم. رسول خدا فرمود: آخر من مردی احمس هستم. قطبه گفت: دین من که با دین شما فرق ندارد. این‌جا بود که این آیه نازل شد.» (طباطبایی، پیشین، ج ۲، ص ۷۶)

علامه طباطبایی پس از نقل این روایت، می‌نویسد:

«حمس از حماسه می‌آید و به معنای شدت است. قریش را از این جهت حمس می‌گفتند که در امر دین خود تعصب و شدت داشتند یا بدین جهت بود که اصولاً مردمی با صلابت و خطرناک بوده‌اند. از ظاهر روایت برمی‌آید که رسول خدا قبل از وقوع قطبه بن عامر مسئله داخل شدن از پشت خانه را برای غیر قریش امضا کرده بود، و گرنه به قطبه ابراد نمی‌گرفت که تو چرا از [در] بیرون شدی، بنابراین آیه شریفه ناسخ امضای قبلی می‌شد که بدون آیه قرآن تشریح شده بود، و لیکن خواننده گرامی توجه می‌نماید که آیه شریفه با این روایت منافات دارد، چون آیه آنها را مذمت می‌کند از این‌که از پشت خانه وارد شوند و حاشا از خدای سبحان که خودش و یا رسولش حکمی از احکام را تشریح کند، آن‌گاه همان حکم را تضحیح نموده، سپس نسخ کند و این خود روشن است.» (پیشین).

طبری هم این روایت را نقل کرده است، با این تفاوت که به اسم مرد انصاری که قطبه بن عامر انصاری بود، تصریح نکرده است و فقط گفته: «مرد انصاری همراه رسول خدا بود» (طبری، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۷) و بعد از نقل روایت اصلاً اظهارنظری درباره آن نکرده است و شاید بتوان در این‌جا هم سکوت وی را قرینه‌ای برای تأیید روایت از جانب او دانست.

ج) علامه به طور غیر مستقیم با سکوت خود روایت معیار را پذیرفته، اما طبری با واسطه روایت‌های دیگر آن را رد نموده است.

برخلاف گروه قبل که طبری، بعد از نقل روایت معیار سکوت اختیار نموده بود، در این قسمت، علامه طباطبایی با سکوت خود بر صحت آن مهر تأیید زده، اما طبری با واسطه و نقل روایت دیگر، روایت معیار را رد نموده است. در نتیجه، بسیار طبیعی است که بگوییم: هر دو مفسر نظر و عقیده مشترکی درباره روایت معیار ندارند. برای نمونه:

۱- خداوند با نازل کردن آیه « وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ فَزَعُوا فَلَا قُوَّةَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ رَأَىٰ كَاشٍ مِّمَّنْ دَرَسُوا هُنَّكَامِي رَا كَه [كافران] وحشت زده‌اند [آن‌جا که گریزی نمانده است] و از جایی گرفتار آمده‌اند» (سبأ/۵۱) حال مشرکین را هنگام مرگ بیان کرد و فرمود: این مشرکان چون به جان‌کندن بیفتند، نمی‌توانند از خدا فوت شوند و از او بگریزند، یا به جایی پناهنده شوند و چیزی را میان خود و خدا حائل سازند. روایت‌های گوناگون در مورد این آیه نقل شده است که از جمله آنها، روایت ذیل است که علامه طباطبایی و طبری در تفاسیر خویش آن را نقل نموده‌اند. علامه می‌نویسد:

« در کتاب الدرالمنتور است که حاکم - وی حدیث را صحیح دانسته - از ابوهیریه ذیل آیه « ولو تری اذ فزعوا » روایت کرده است که رسول خدا فرمود: در آینده مردی در عمق دمشق خروج می‌کند که او را سفیانی می‌گویند و عموم پیروانش از قبیله کلب هستند. آنها دست به کشتار می‌زنند، شکم زنان را پاره می‌کنند و کودکان را به قتل می‌رسانند تا آن‌که قبیله قیس علیه او قیام می‌کنند و او قیس را بکشد و جایی را از ستم خود خالی نگذارد. در این هنگام مردی از اهل بیت من خروج می‌کند، تا به سفیانی می‌رسد، او ستونی از لشکر خود را به سرکوبی وی می‌فرستد و ایشان را منهدم نموده و شکست می‌دهند. سفیانی با همراهان خود راه می‌افتد تا به بیداء می‌رسد. آنها در آن سرزمین دچار خسف می‌شوند و در زمین فرو می‌روند، و احدی از ایشان باقی نمی‌ماند مگر کسی که سرگذشت آنان را برای مردم خبر دهد. » (طباطبایی، پیشین، ج ۱۶، ص ۶۱۵). علامه طباطبایی پس از نقل این روایت، راه‌های دیگر نقل این روایت را بیان کرده است ولی روایت را نقد و بررسی ننموده است و از سکوت وی گمان می‌رود که روایت را پذیرفته است.

اما طبری در کنار این روایت، روایت‌های دیگری را نقل کرده است؛ از جمله:

« یونس از ابن‌وهب، از ابن‌زید، درباره این آیه نقل کرده است که این افراد مشرکین کشته شده در جنگ بدرند و کسانی هستند که نعمت‌های خدا را به کفر و ناسپاسی بدل کردند و خود را در دوزخ جای دادند.» (طبری، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۰۶-۱۰۸).

آن‌گاه طبری پس از نقل این روایت و روایت‌های دیگر، می‌نویسد:

« صحیح‌ترین و شبیه‌ترین قول به ظاهر آیه، قول کسی است که در آن آمده: خداوند در این آیه به مشرکینی که رسول خدا را تکذیب می‌کردند، وعید داده است که هنگام مرگ چنین حالتی دارند، زیرا آیات قبل از این آیه درباره خبر از ایشان، وسایل مربوط به آنها و وعید دادن عاقبت آنهاست و این آیه هم در سیاق آن آیات است، پس این‌که آیه خبر از حال مشرکان قوم رسول الله باشد به آیه شبیه‌تر است تا این‌که خبر از افراد دیگری باشد که ذکری از آن به میان نیامده است.» (پیشین).

ملاحظه می‌شود که اگرچه طبری روایت اول را که وصف سفیانی را در برداشت به‌طور مستقیم رد نکرده است ولی به‌طور غیرمستقیم، یعنی با قبول کردن روایتی که از حالت مشرکین بدر حکایت

می‌کرد، به ستم پذیرش روایت اول اشاره نموده است و ما می‌توانیم روایت دوم را قرینه و شاهدهی بگیریم برای عدم قبول روایت اول از جانب طبری. نتیجه این که: این دو مفسر نظر یکسان و مشابهی درباره این روایت ندارند، زیرا به نظر می‌رسد علامه طباطبایی با سکوت خود آن را پذیرفته است، اما طبری با واسطه روایت دیگر آن را رد کرده است.

۲- علامه طباطبایی ذیل آیه « أَقْمَنُ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ...؛ آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدهی از او بیرون است، و پیش از وی [نیز] کتاب موسی راهبر و مایه رحمت بوده است آنان به وی می‌گروند... » (هود/۱۷) از کتاب «الدر المنثور» آورده است که:

« ابن ابی حاتم و ابن مردویه، و ابونعیم در کتاب «المعرفة» از علی بن ابی طالب روایت کرده‌اند که گفت: هیچ مردی از قریش نیست مگر آن که چند آیه از قرآن درباره‌اش نازل شده است. فردی از آن جناب پرسید: در حق خودت چه آیه‌ای نازل شده است؟ فرمود: مگر سوره هود را نخوانده‌ای، آن‌جا که می‌فرماید: « أَقْمَنُ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ؛ رسول خدا بر بینه‌ای از پروردگارش بود و من شاهدهی از او هستم. » (طباطبایی، پیشین، ج ۱۰، ص ۳۰۳).

در این‌جا هم علامه طباطبایی بعد از نقل روایت هیچ نظری درباره آن نداده است، ولی در خلال تفسیر آیه اظهار داشته است:

« آیه شریفه با روایاتی منطبق می‌شود که هم شیعیه آن را قبول دارد و هم اهل سنت و در آن روایات آمده که مقصود از شاهد، علی بن ابی طالب است. البته این وقتی است که منظور روایات این باشد که مورد آیه با آن جناب منطبق است نه به این معنا که الفاظ آیه در مورد او استعمال شده است. » (پیشین، ص ۲۸۷) و با این گفته علامه، مشخص می‌شود که سکوت وی در آن‌جا قرینه‌ای بر قبول روایت از جانب اوست.

اما طبری در کنار این روایت، روایات ذیل را هم نقل کرده است:

- ۱- « ابوکریب و ابن وکیع از ابن ادریس، از حسن، از ابراهیم نقل کرده است که منظور از شاهد در آیه « ویتلوه شاهد منه » جبرئیل است. » (طبری، پیشین، ج ۷، ص ۱۶-۱۷).
- ۲- « محمد بن بشار، از ابن ابی عدی، از عوف، از سلیمان علاف، از حسن بن علی برایمان نقل کرده که منظور از شاهد در « ویتلوه شاهد منه » حضرت محمد است » (پیشین).
- ۳- « محمد، از ابن ثور، از معمر، از قتاده برایمان نقل کرد که زبان او [حضرت محمد] همان شاهد است. » (پیشین).

آن‌گاه بعد از این اقوال و روایات می‌نویسد:

« از میان اقوالی که ذکر کردیم نزدیک‌ترین قول به صواب آن است که در آن آمده منظور از شاهد، جبرئیل است. و دلیل و برهان بر صحت این نظریه ادامه آیه، یعنی «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً» است. (پیشین).

در این‌جا طبری با قبول روایت دیگر، از پذیرش روایتی که شاهد را حضرت علی دانسته بود ممانعت می‌کند. پس می‌توان گفت که اولاً؛ شاید مذهب وی در این مسئله تأثیرپذیر بوده است؛ ثانیاً؛ هر دو مفسر نظریه یکسان و مشابهی در مورد این روایت نداشتند.

(د) علامه طباطبایی به‌طور غیرمستقیم با سکوت خود روایت معیار را قبول کرده، اما طبری به‌طور مستقیم آن را قبول نموده است.

اگرچه در گروه قبل، علامه طباطبایی، با سکوت خود روایت معیار را پذیرفته بود، ولی طبری آن را با واسطه روایات دیگر رد نموده بود. در این قسمت در کنار این‌که علامه با سکوت خود آن را قبول کرده است، طبری هم بدن هیچ واسطه‌ای به این کار مبادرت نموده است. در نتیجه، می‌توان گفت هر دو مفسر نظریات یکسان و مشابهی در مورد روایت معیار دارند. برای نمونه:

۱- آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدَّوْا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُفْقَرُوْنَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ...»؛ بی‌گمان کسانی که کفر ورزیدند، اموال خود را خرج می‌کنند تا از راه خدا باز دارند، سپس به زودی آن را خرج می‌کنند و آن‌گاه حسرتی بر آنان خواهد گشت سپس مغلوب می‌شوند...» (انفال ۳۷) حال کفاری را بیان می‌کند که چطور تلاششان در باطل کردن دعوت خدا، خنثی و بی‌اثر است. طبری ذیل این آیه روایات گوناگونی را نقل می‌کند، از جمله:

« ابن‌حمید از یعقوب قمی، از جعفر، از سعید بن جبیر برایمان نقل کرد: آیه «ان الذين كفروا» در مورد ابوسفیان بن حرب، نازل شد که در جنگ احد دو هزار نفر از قبایل متفرقه بنی‌کنانه را اجیر کرد تا با کمک آنها با رسول خدا بجنگند. » (طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۴۶).

نمونه دیگر

« حسین بن فرج، از ابامعاذ، از عبید بن سلیمان نقل کرده که: شنیدم ضحاک در مورد آیه «ان الذين كفروا يُنْفِقُونَ...» می‌گوید: منظور از این آیه اهل بدر هستند. » (پیشین)

آن‌گاه بعد از نقل این روایات می‌گوید:

« خداوند از مشرکین قریش خبر داده که آنها اموالشان را انفاق کردند تا مردم را از راه خدا باز دارند و ذکر نکرده است که منظور از آن مشرکین چه کسانی هستند و فقط به‌طور عام گفته: «ان الذين كفروا...» لذا می‌تواند منظور مشرکینی باشند که اموالشان را به‌خاطر جنگیدن با پیامبر و یارانش برای جنگ احد انفاق کردند و هم می‌تواند انفاق کنندگان در جنگ بدر باشند یا این‌که منظور هر دو فرقه مذکور باشند و همان‌طور که خداوند بزرگ آیه را به‌طور عام بیان کرده ما هم آن را عام دانسته و همه مشرکین قریش را شامل آن بدانیم. » (پیشین، ص ۲۴۷).

بررسی تطبیقی نظریات علامه طباطبایی و طبری پیرامون روایات مشترک در تفسیرشان

ملاحظه می‌شود که طبری با تمسک به عام بودن آیه، هر دو روایت را قبول کرده است. اما علامه طباطبایی در تفسیر خود به روایت دوم اشاره‌ای نکرده است و بعد از نقل روایت اول هم اظهار نظری نکرده است و گمان می‌رود که سکوت وی بر قبول روایت از جانب او دلالت نماید، زیرا اگر دلیلی بر عدم پذیرش روایت وجود داشت به صراحت آن را بیان می‌کرد. (طباطبایی، پیشین، ج ۹، ص ۱۳۲).
 ۲- به دلیلی نقلی ثابت شده است که کعبه قبل از سایر معابد، برای همه عالمیان ساخته شده است، زیرا حضرت ابراهیم این خانه را ساخت و بیت‌المقدس را حضرت سلیمان بنا نهاد که قرن‌ها بعد از حضرت ابراهیم بوده است. خداوند هم با نازل کردن آیه « **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ؛** در حقیقت، نخستین خانه‌ای که برای [عبادت] مردم، نهاده شد همان است که در مکه است» (آل عمران/۹۶) به صراحت به این موضوع اشاره کرده است.

طبری ذیل این آیه، روایت‌های گوناگونی را نقل کرده که یکی از آنها چنین است:
 « **عبدالجبار بن یحیی الرملی، از ضمیره، از ابن شوذب، از مطر پیرامون آیه « **إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ**» نقل کرده که قبل از کعبه خانه‌های زیادی بوده ولی کعبه اولین خانه برای عبادت بوده است» (طبری، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۷).**
 آن‌گاه طبری پس از نقل این روایت و روایات دیگر، به ترجیح این قول پرداخته و می‌نویسد:
 « **بهترین سخن در رابطه با این آیه، سخن کسی است که گفته اولین خانه برای عبادت بوده است.**» (پیشین).

اما علامه طباطبایی بعد از نقل این روایت (طباطبایی، پیشین، ج ۳، ص ۵۸۲) به نقد و بررسی نپرداخته است و این نمونه را هم می‌توان مانند نمونه قبل دلیل بر قبول روایت از جانب وی دانست و به این نتیجه رسید که هر دو مفسر درباره این دو روایت نظر مشترکی داشته‌اند، زیرا هر دو به طور مستقیم و غیرمستقیم آن را قبول کرده‌اند.

نقد و روایات معیار بدون واسطه شواهد و قرائن

قبلاً گفته شد که در برخی مواقع صاحبان این دو تفسیر بدون واسطه شواهد و قرائن، به‌طور مستقیم به نقد و بررسی روایات معیار پرداخته‌اند. پس از تتبع درباره این دسته از روایات به این نتیجه می‌رسیم که هر دو مفسر اصلاً نظریه مشترکی با هم نداشته و یکی روایت را قبول کرده و دیگری آن را رد نموده، یا بالعکس؛ برای نمونه:

۱- پیامبر اکرم اختیار نداشت امری که خداوند آن را حلال یا حرام کرده است برخود یا همگان حرام کند. خداوند در سوره تحریم به این مطلب اشاره نموده و چنین می‌فرماید:

«يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» ای پیامبر! چرا برای خشنودی همسرانت، آن چه را که خداوند بر تو حلال گردانیده، حرام می کنی؟ خداست که آمرزنده مهربان است» (تحریم ۱/).

در این آیه به آن چه که رسول الله بر خود حرام کرده بود، تصریح نشده است ولی از «تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ» مشخص می شود که آن چه آن حضرت بر خود حرام کرده عملی از اعمال حلال بوده است که وی آن را انجام می داده و چون بعضی از همسرانش از آن عمل ناراضی بودند و وی را در مضیقه قرار دادند تا این که ایشان مجبور شد سوگند بخورد که دیگر آن عمل را انجام ندهد. علامه طباطبایی و طبری ذیل آیه، روایات مشترکی را ذکر کرده و به اظهارنظر درباره آنها پرداخته اند. از جمله، علامه می نویسد:

(الف) « قمی در تفسیر خود به سندی که به ابن السیار می رسد، از امام صادق در تفسیر آیه « یا ایها النبی لم تحرم..... » روایت کرده است که عایشه و حفصه روزی که رسول خدا در خانه ماریه قبطیه بود به گوش نشستند و بعد به آن جناب اعتراض کردند که چرا به خانه ماریه رفتی؟ حضرت سوگند خورد که والله دیگر به او نزدیک نمی شوم. خدای متعال هم در این آیه آن جناب را عتاب کرد که چرا حلال خدا را بر خود حرام کردی؟ کفارة قسمت را بده و هم چنان به همسرت سر بزن! » (طباطبایی، پیشین، ج ۱۹، ص ۶۸۰).

(ب) « در الدر المنثور است که ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه به سندی صحیح از ابن عباس روایت کرده اند که رسول خدا هر وقت به خانه همسرش سوده می رفت در آن جا شربتی از عسل می نوشید. روزی از منزل سوده درآمد و به خانه عایشه رفت. عایشه گفت: من از تو بویی می شنوم. سپس از آن جا به خانه حفصه رفت، او هم گفت: من از تو بویی می شنوم. حضرت گفت: به گمانم بوی شربتی باشد که در خانه سوده نوشیدم، والله دیگر نمی نوشم، سپس خداوند این آیه را نازل کرد. » (پیشین، ص ۶۸۱).

(ج) « در الدر المنثور آمده است که ابن سعید و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده اند که عایشه و حفصه خیلی به هم علاقه مند بودند. روزی حفصه به خانه پدرش عمر رفت و با پدر گرم گفت و گو شد. رسول خدا وقتی خانه را خالی از حفصه دید فرستاد کنیزش بیاید و با کنیزش خانه حفصه بود. اتفاقاً آن روز روزی بود که باید رسول خدا خانه عایشه می رفت. عایشه آن جناب را با کنیزش در خانه حفصه یافت و منتظر شد تا بیرون بیاید و سخت دچار غیرت شد. رسول خدا وقتی کنیز را بیرون کرد حفصه وارد خانه شد. او گفت: من فهمیدم چه کسی با تو بوده است. به خدا سوگند تو با من بدی می کنی. رسول خدا فرمود: به خدا راضیت می کنم و من نزد تو سر می سپارم، آن سر را حفظ کن. پرسید آن سر چیست؟ فرمود: این است که به خاطر رضایت تو این کنیز بر من حرام باشد و تو شاهد آن باش.

حفصه چون این را شنید نزد عایشه رفت و سر رسول خدا را نزد او فاش ساخت و او را مژده داد که رسول خدا آن کنیز را بر خود حرام کرده است. همین که حفصه این عمل خلاف را انجام داد خدا پیامبرش را به آن با خبر ساخت و در آخر فرمود: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ...» (پیشین).

طبری پس از نقل این روایات می‌نویسد:

«بهترین قول این است که گفته شود: آن چه پیامبر بر خود حرام کرد چیزی بود که بر او حلال بوده خواه کنیزش باشد یا نوشیدن شربتی از شربت‌ها یا غیر از اینها. به هر حال، او آن چه برایش حلال بود بر خود حرام کرد و خداوند در این آیه او را به خاطر این مسئله سرزنش کرد.» (طبری، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۵۴-۱۵۹).

اما علامه پس از نقل روایت دوم می‌نویسد:

«این حدیث به طرق مختلف و الفاظ مختلف نقل شده است. لکن به روشنی با آیات مورد بحث که همه در سیاق قرار دارند، تطبیق نمی‌شود.» (طباطبایی، پیشین، ج ۱۹، ص ۶۸۱) و پس از نقل روایت سوم می‌نویسد: «این روایت همان طور که باید، به روشنی با آیات مورد بحث نمی‌سازد مخصوصاً با جمله «عَرَفَ بَعْضُهُ وَ أَعْرَضَ عَنِ بَعْضٍ؛ بخشی از آن را اظهار کرد و از بخش دیگر اعراض نمود» (تحریم ۳)، زیرا از ظاهر آیه بر می‌آید که خدا بعضی از خلاف‌کاری‌های آن دو زن را بیان کرد و همه را بیان نکرد و ظاهر عبارت «یا ایها النبی» این است که همه اسرار را به رسول خدا فاش ساخت و به آن جناب عتاب کرد چرا چیزی که پروردگارت برایت حلال کرده، بر خود حرام کردی؟» (پیشین، ص ۶۸۲).

با دقت در کلام هر دو مفسر مشخص می‌شود که نظر آنها درباره این روایات متفاوت و به عبارتی، متضاد است.

۲- در ذیل آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ يُهْتَدُونَ؛ کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرک نیالوده‌اند آنان راست‌ایمنی و ایشان راه یافتگان‌اند» (انعام ۸۲) طبری روایت‌های مختلفی را بدین مضمون نقل کرده است:

(الف) «عیسی بن عثمان بن عیسی الرملی، از یحیی بن عیسی، از اعمش، از ابراهیم، از علقمه، از عبدالله نقل کرده است که وقتی آیه «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ» نازل شد اصحاب رسول خدا ناراحت شدند و گفتند: یا رسول الله! کدام یک از ماست که به خود ظلم نکرده باشد؟ رسول خدا فرمودند: معنای آیه این نیست که شما به نظرتان رسیده است، مگر نشینده‌ای که لقمان به پسرش گفت: شرک به خدا ظلم بزرگی است.» (طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۵۹).

ب) « ابن وکیع از یحیی بن یمان و حمید بن عبد الرحمن، از قیس بن ربیع، از زیاد بن علقمه، از زیاد بن حرمه، از علی نقل کرده است که این آیه در خصوص ابراهیم و اصحابش نازل شده است و در این امت کسی مشمول و مورد این آیه نیست. » (پیشین).

طبری پس از نقل اقوال و روایت‌های دیگری شبیه به این موارد می‌نویسد:
« بهترین و صحیح‌ترین روایت در این مورد، آن خبری است که با این کلام رسول الله تأیید می‌شود. ابن مسعود از پیامبر نقل کرده است: ظلمی که خداوند در این آیه ذکر کرده، همان شرک است. » (پیشین).

اما علامه طباطبایی ابتدا در تفسیر این آیه می‌نویسد: « اطلاق ظلم بر حسب اختلاف مراتب ایمان مختلف می‌شود؛ یعنی هر قدر تقوای چنین شخصی و معرفت او به مقام پروردگارش بیشتر باشد به مقدار بیشتری به مصادیق ظلم برخورد می‌کند تا آن‌جا که ارتکاب مکروهات و ترک مستحبات و بلکه اشتغال به مباحات را هم ظلم دانسته و بالاتر از اینها شاید گناهان اخلاقی و انحراف از فضایل نفسانی و ملکات ربانی را ظلم بداند و اگر درجه تقوا و معرفتش از اینها هم بالاتر باشد به گناهان دیگری برخورد می‌کند که خار را محبت حق می‌داند و تنها اهل این مرتبه آن را درک می‌کند. پس ایمان به خدا تنها مشروط به نبودن شرک و گناهان کبیره نیست بلکه در هر مرحله از این مراحل وقتی ایمان به خدا از شقاوت و بدبختی جلوگیری می‌شود، که صاحبش مناسب آن مرحله از ظلم دور باشد» (طباطبایی، پیشین، ج ۷، ص ۳۱۳).

وی پس از این تفسیر، آن‌گاه که روایت اول را نقل می‌کند، می‌نویسد:
« این که رسول الله ظلم را به معنای شرک گرفته، همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم، از باب تطبیق بر مورد است، وگرنه ظلم همه گناهان را شامل می‌شود. چیزی که هست، سایر گناهان قابل‌امرزش است ولی شرک به هیچ‌وجه آمرزیده نمی‌شود. » (پیشین، ص ۳۲۷).

و پس از نقل روایت دوم می‌نویسد:
« ظاهر این روایت با اصول و قواعد کلی‌ای که از کتاب و سنت استخراج شده، سازگار نیست، برای این که مضمون آیه مورد بحث، اختصاص به امت مخصوص ندارد، زیرا متضمن حکمی از احکام فرعیه نیست که مختص به امتی معین و یا زمانی معین بوده باشد، بلکه مربوط به ایمان و آثار سویی است که ظلم در ایمان می‌گذارد و این یک مسئله فطری است که با اختلاف زمان‌ها و امت‌ها مختلف نمی‌شود» (پیشین، ص ۳۲۸).

ج) خداوند در آیه ۱۰ سوره حدید می‌فرماید: « لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ...؛ کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق و جهاد کرده‌اند، [با

دیگران [یکسان نیستند. آنان از [حیث] درجه بزرگ‌ترند از کسانی که بعداً به انفاق و جهاد پرداخته‌اند...». در این آیه از دو طایفه نام برده شده است:

۱- کسانی که قبل از جنگ انفاق کردند و در جنگ هم شرکت جستند؛

۲- کسانی که بعد از پایان جنگ انفاق کردند و قتال نمودند.

طایفه دوم در آیه شریفه حذف شده است، چون جمله « **أُولَئِكَ أَكْثَرُ دَرَجَةً...** » بر آن دلالت دارد و مراد از فتح، به طوری که گفته‌اند، فتح مکه یا فتح حدیبیه است و این‌که قتال را عطف بر انفاق کرده، اشاره دارد به این‌که در این آیه مراد از انفاق در راه خدا، انفاق در جهاد است.

طبری ذیل این آیه، روایات مختلفی را نقل می‌کند، از جمله:

الف) « یونس از ابن وهب، از عبدالله بن عیاش، از زید بن اسلم نقل کرده که منظور از فتح در آیه « لایستوی منکم من انفق من قبل » فتح مکه است. (طبری، پیشین، ج ۱۳، ص ۲۲۰-۲۲۱).

ب) « یونس از ابن وهب، از هشام بن سعد، از زید بن اسلم، از عطاء بن سیار، از ابی سعید خدری نقل کرده که در سال حدیبیه رسول خدا به ما گفت: ممکن است مردمی به نزد شما بیایند که شما وقتی اعمال خود را با اعمال آنها مقایسه کنید اعمال خود را ناچیز بشمارید. پرسیدم: یا رسول الله! آن مردم چه کسانی هستند؟ آیا از قریش‌اند؟ فرمودند: نه، ولیکن اهل یمن هستند که دل‌های رقیق‌تر و قلبی نرم‌تر دارند. پرسیدم: آیا آنها بهتر از ما هستند؟ رسول خدا فرمود: اگر هریک از آنان کوهی از طلا را در راه خدا انفاق کنند هرگز به نصف اجرت شما بلکه به ربع آن هم نمی‌رسد و فصل ممیز میان ما و سایر مسلمانان آینده این است که ما قبل از فتح مکه در راه خدا انفاق کردیم و آیه « لایستوی منکم من انفق من قبل الفتح... » را قرائت کرد. » (پیشین).

طبری بعد از نقل این روایات می‌نویسد: « از نظر من شایسته‌ترین روایت، خبری است که توسط ابوسعید خدری از پیامبر نقل شده و در آن آمده است که ای مردم! کسانی که قبل از فتح حدیبیه در راه دین انفاق و جهاد کردند اجر و مقامشان بسیار عظیم‌تر از کسانی است که بعد از فتح مکه انفاق و جهاد کردند. » (پیشین).

و با این دلیل، این روایت را می‌پذیرد. اما علامه طباطبایی روایت اول را ذکر نکرده است و ذیل روایت دوم که از ابوسعید خدری^۱ نقل شده، نوشته است:

۱- سعد بن مالک بن سنان خزرچی معروف به ابوسعید خدری، یکی از صحابه کبار بود که در غزواتی هم‌چون خندق حاضر بوده است. روایت است که حالت نزاع بر او شدت گرفت و سه روز در حال احتضار بود تا آن‌که اهل بیت او را به مصلی آوردند و در آنجا فوت کرد و وفاتش در سال ۷۴ هـ ق واقع شده است. (قمی، ۱۳۷۰، ص ۸۲).

«این معنا به چند طریق و با عباراتی قریب به هم نقل شده است ولی این اشکال متوجه آن است که از سیاق آیات مورد بحث برمی‌آید که آیه بعد از فتح مکه نازل شده است و منظور از آن، یا فتح مکه یا فتح حدیبیه است. ولی این روایت می‌گوید: قبل از فتح نازل شده است، پس با آیه انطباق ندارد.» (طباطبایی، پیشین، ج ۱۹، ص ۳۲۸).

چنان که ملاحظه می‌شود، هر دو مفسر روایت را از دو جهت بررسی نموده‌اند؛ طبری به بررسی نوع فتح پرداخته ولی طباطبایی به بررسی زمان نزول آیه پرداخته است، و با دقت در کلام آنها به این نتیجه می‌رسیم که آنها نظریات مشترکی نداشته‌اند، زیرا:

اولاً: طبری تصریح کرده که منظور از فتح، فتح حدیبیه است، ولی علامه طباطبایی نوع فتح را مشخص نکرده و گفته منظور از فتح، چون آیه بعد از فتح مکه نازل شده، یا فتح مکه است یا فتح حدیبیه.

ثانیاً: از کلام طبری مشخص است که وی همان روایت دوم را که توسط ابوسعید خدری بیان شده، پذیرفته است، اما علامه طباطبایی آن را قبول نکرده است.

خلاصه و نتایج

از آن چه گذشت نتایج زیر به دست آمد

الف) علامه طباطبایی و طبری به دو طریق به نقد و بررسی روایت معیار پرداخته‌اند:

۱- نقد و بررسی روایت معیار با واسطه شواهد و قرائن که عبارت است از:

الف) علامه به‌طور مستقیم روایت معیار را رد نموده، اما طبری با واسطه روایت دیگر به‌طور غیرمستقیم آن را رد نموده است؛

ب) علامه به‌طور مستقیم روایت معیار را رد نموده، اما طبری با سکوت خود به‌طور غیرمستقیم آن را پذیرفته است؛

ج) علامه به‌طور غیرمستقیم با سکوت خود روایت معیار را پذیرفته، اما طبری با واسطه روایت دیگر آن را رد نموده است؛

د) علامه به‌طور غیرمستقیم با سکوت خود روایت معیار را پذیرفته، اما طبری به‌طور مستقیم آن را قبول کرده است.

۲- نقد و بررسی روایات معیار بدون واسطه شواهد و قرائن.

ب) درباره نقد و بررسی اخبار و روایات، میان طبری و علامه طباطبایی موارد اختلاف به مراتب از موارد توافق بیشتر است.

ج) بنا به دلایل گوناگون، از جمله تفاوت زمان حیات، نوع فرهنگ و در دست بودن منابع انبوه، به این نتیجه به دست می‌آید که علامه طباطبایی با دیدی منطقی‌تر به روایات نگریسته و زیر بار خرافات و روایات جعلی نمی‌رود.

منابع و مآخذ

- ۱- قرآن کریم، ترجمه فولادوند.
- ۲- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، دارالمعرفه، بیروت، بی تا.
- ۳- ایازی، سید محمد علی، *شناخت نامه تفاسیر*، انتشارات کتاب مبین، قم، ج ۱، ۱۳۷۸ ش.
- ۴- جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم، *گلشن ابرار*، قم، نشر معروف، وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی، قم.
- ۵- ذهبی، شمس‌الدین، *سیر اعلام النبلاء*، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
- ۶- ذهبی، محمد حسین، *التفسیر و المفسرون*، دارالکتب الحدیثه، قاهره، ۱۳۸۱ ق.
- ۷- سبکی، تاج‌الدین، *طبقات الشافعیة الکبری*، دارالکتب الحدیثه، قاهره، ۱۹۷۳ م.
- ۸- طباطبایی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی، بنیاد علمی فکری علامه طباطبایی، تهران، ج ۴، ۱۳۶۷ ش.
- ۹- طبری، محمد بن جریر، *جامع البیان عن تأویل ای القرآن*، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
- ۱۰- عمید زنجانی، عباسعلی، *میانی و روش‌های تفسیر قرآن*، دفتر نشر آثار علمی و دانشگاه تربیت مدرس، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ ش.
- ۱۱- قمی، شیخ عباس، *تحفة الأحباب فی نوادر آثار الاصحاح*، دارالکتب الاسلامیه، بیروت، ۱۳۷۰ ش.
- ۱۲- مهدوی‌راد، محمد علی، *شناسایی برخی از تفاسیر شصت‌گانه (۳)*، مجله حوزه، سال چهارم، شماره ۲۱، مرداد و شهریور ۱۳۶۶ ش.
- ۱۳- میرزا محمد، علیرضا، *یادنامه طبری*، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران، ۱۳۶۹ ش.
- ۱۴- نووی، محی‌الدین، *تهذیب الاسماء و اللغات*، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.

